

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۸)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۸)

فاروق ایزدی نیا

ستاره قبل از صبح

در کلمات مکنونه فارسی عبارتی موجود که می‌فرمایند، "ای جهلای معروف به علم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب اغنام من شده‌اید* مثل شما مثل ستاره* قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب إضلال و هلاکت کاروان‌های مدینه و دیار من است." (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۸۰)

در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند که این فقره و چند نمونه دیگر راجع به علما است: "مقصود از علما در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می‌آرایند و در باطن از آن محروم. در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکنونه که به اسم صحیفه فاطمیه، صلوات‌الله علیها، از قلم ابی ظاهر ذکر می‌شود: "ای بی‌وفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب اغنام من شده‌اید... الخ (ص 12)



ORIGINAL

ستاره قبل از صبح دو معنی دارد. یکی به سیاره زهره گفته می‌شده است. در واقع قبل از طلوع خورشید این سیاره دیده می‌شد و کاروانیان تصور می‌کردند صبح طالع شده است در حالی که هنوز تا طلوع سپیده صبح فاصله بود. وقتی خورشید طالع می‌شود، نور سیاره مزبور محو می‌گردد. بدین لحاظ به آن ستاره قبل از صبح می‌گفتند. شرح زیر درباره این ستاره است.

ستاره شناسان دوران باستان در زمان هایی از سال، جرمی را در آسمان شامگاهی می‌دیدند که بسیار درخشان است و به آن ستاره شامگاهی می‌گفتند. در برخی مواقع نیز شاهد جرمی در آسمان صبح گاهی بودند که آن نیز بسیار درخشان بود و ستاره صبح گاهی خوانده می‌شد. منجمان بعدها متوجه شدند که این دو ستاره در واقع یک نجم هستند که در بعضی مواقع در صبح و در بعضی مواقع در شامگاه دیده می‌شود که آن را زهره یا ناهید نام نهادند.

زهره بعد از عطارد دومین سیاره منظومه خورشیدی ما به حساب می‌آید که به لحاظ شباهت‌های ساختاری‌اش با زمین، خواهر دوقلوی زمین لقب گرفته است. جرم، اندازه، چگالی و حجم این سیاره در مقایسه با سایر سیارات بسیار به کره خاکی ما نزدیک است.

مدار سیارات زهره و عطارد درون مدار زمین قرار گرفته است و این امر باعث می‌شود از دید ساکنان کره زمین این دو سیاره همیشه در اطراف خورشید رویت شوند. در طول روز، نور شدید خورشید مانع از دیده شدن این سیارات در آسمان می‌شود اما معمولاً بعد از غروب خورشید یا قبل از طلوع آفتاب که آسمان تقریباً تاریک است با توجه به وضعیت قرارگیری این دو سیاره در مدارشان می‌توان آن‌ها را رصد کرد. بنابراین در زمان غروب آفتاب، زهره و عطارد هیچ‌گاه در افق شرقی دیده نمی‌شوند. به همین ترتیب در زمان طلوع خورشید، این دو سیاره در افق غربی دیده نمی‌شوند.

معنای دوم آن به افرادی گفته می‌شود که قبل از طلوع شمس حقیقت سَمَت هدایت مردمان را دارند و خویشان را راهنمای آنها می‌دانند و مردمان نیز آنها را نورانی می‌پندارند. اما چون شمس حقیقت طالع می‌شود، نور این ستارگان محو می‌شود. بدین لحاظ در اصطلاح امری آنها را ستاره قبل از صبح می‌نامند. در آثار مبارک که اینها همان نجومی هستند که در هنگام ظهور موعود بر ارض فرو می‌ریزند. البته جمال مبارک خطاب به علمای مسیحی می‌فرمایند که مایل نیستند آنها ساقط شوند، ولی چون حضرت مسیح این وعید را ذکر فرموده لاجرم چنین خواهد شد. عین بیان مبارک چنین است، "یا ملأُ الأساقف، أتم انجم سماء علمی؛ فضلی لایحِبُّ أن تتساقطوا علی وجه الأرض ولكن عدلی یقول هذا ما

قُضِيَ مِنْ لَدَى الْإِبْنِ وَ لَا يَتَغَيَّرُ مَا خَرَجَ مِنْ فِيهِ الطَّاهِرُ الصَّادِقُ الْأَمِينُ." (لوح اقدس، الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص 6)

إِنِّي كُنْتُ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ رَاقِدًا عَلَى الْمَهَادِ...

در لوح مبارک خطاب به سلطان ایران، جمال مبارک فرموده‌اند که من هم مثل سایر بندگان خواب بودم ناگهان نسیم عنایت پروردگار وزیدن گرفت و علم لدنی را به من آموخت. این از من نیست بلکه از سوی خداوند عزیز علیم است. این بیان مبارک این تصور را به ذهن متبادر می‌سازد که جمال مبارک از قبل از مقام و مأموریت و رسالت خویش آگاه نبودند و زمانی که اراده الهیه تعلق گرفت علوم را به من آموخت و در نتیجه من رسول الهی شدم.

شاید عباراتی از بیانات جمال قدم که اگر امر به دست خودم بود، نه خویش را ظاهر می‌کردم نه کلامی در بین خلق بر زبان می‌آوردم، مؤید این موضوع باشد. مثلاً می‌فرمایند، "فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ بِيَدِي مَا أَظْهَرْتُ نَفْسِي أَبَدًا. اى صاحبان بغضا، قسم به آفتاب فلک بقاء که اگر امر به دست این عبد بود هرگز خود را معروف نمی‌نمودم. چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیرطاهره کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم، رُوحُ الْقُدُسُ از یمنم ناطق شده و رُوحُ الْأَعْظَمُ قُدَّامُ وَجْهِهِمْ وَ رُوحُ الْأَمِينِ فَوْقَ رَأْسِهِمْ وَ رُوحُ الْبِهَاءِ در صدرم ندا فرموده." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 50) یا در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه منحرف شده‌اند. وَلَكِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ مَا أَرَادَ وَ أَمْضَىٰ مَا شَاءَ لَا رَادَّ لِمَشِيئَتِهِ وَ لَا مَرَدَّ لِقَضَائِهِ وَ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ حَكِيمٌ." (مائدة آسمانی، ج 7، ص 82 / مضمون عبارت عربی: اما خداوند جاری ساخت آنچه را که اراده فرمود و به اجرا در آورد آنچه را که خواست. نه مانعی برای مشیت او موجود و نه منعی بر قضای او. او به همه چیز حکم می‌کند.)

در بیان دیگر راجع به دیگرگونی که در ایشان به وجود آمده و مدتی ادامه داشته است سخن به میان می‌آورند، "بَعْتُهُ دَرِ دَوْمِ مَاهٍ مَوْلُودٍ، قَبْلَ أَنْ يَطْلُوعِ، جَمِيعِ أَطْوَارِ وَ ذَكَرَ وَ فِكْرٍ مُنْقَلَبٍ شَدِيدٍ؛ انْقِلَابِي كَمَا كُنْتُ بِشَارَتِ عُرُوجِ مِي دَادِ. این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر. بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مُشْرِقٍ وَ مَوْجُودِ إِلَى أَنْ أَنْتَهَى الْأَمْرُ إِلَى حِينِ الظُّهُورِ إِذَا فُرْتُ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ مَبْدَأَ فَرَحِ الْعَالَمِينَ وَ مَشْرِقِ الْعَطَا لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ." (اسرار الآثار خصوصی، ج 2، ص 18 / مائدة آسمانی، ج 7، ص 135)

شاید این دیگرگونی که بدان اشاره می‌فرمایند اشارتی به همان واقعه سیاه‌چال داشته باشد که می‌فرمایند، "اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منته قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلاى رأس چیزی بر صدر می‌ریخت به مثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه." (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص 17)

بعضاً این تصوّر ایجاد شده که جمال قدم پیش از آن، از رسالت خویش ناآگاه بوده‌اند که این موضوع خلاف بیانات دیگر است که می‌فرمایند، "این که از مظاهر امر سؤال نمودند؛ ایشان در بطن ام دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده." (مائدة آسمانی، ج 1، ص 22)

جناب ابوالقاسم افغان در مقاله‌ای که در کتاب محبوب عالم (ص 183) درج شده نوشته‌اند: پدر نگارنده در دفتر خاطرات ایام تشرّفش به حضور حضرت عبدالبهاء نوشته است:

"حاجی محمد اسمعیل یزدی معروف به گندلی مشرف بود. عرض کرد آیا مظاهر مقدّسه الهیه از بدو ولادت قلبشان به انوار علوم عوالم غیبی و علم لدنی منور است یا بعد از این که مبعوث به رسالت می‌شوند آن عوالم ظاهر می‌گردد."

فرمودند، "مثل مظاهر مقدّسه الهیه مثل این چراغ است که در ذات و فطرت روشن است. ولکن محفظه‌ای آهنین بر روی این چراغ است. نفوس از مشاهده انوار این چراغ محروم و ممنوع می‌باشند. ولیکن چراغ نورانی است. چون آن سرپوش برداشته شود آن انوار ساطع گردد و عالم را روشن و نورانی فرماید. انبیاء و مظاهر مقدّسه در فطرت و ذات ممتاز از سایر خلق، خلق شده‌اند و چون بعثت واقع شود حقائق ذات مظاهر مقدّسه الهیه واضح و آشکار گردد."

پس جای تعجب نیست وقتی می‌خوانیم که حضرت باب در اوان طفولیت در سر کلاس درس اسرار مکنونه جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» را برای معلمشان بیان می‌فرمایند و یا این که جمال ابی در سنین شش یا هفت سالگی مکتوبی به این فصاحت و بلاغت به یکی از بستگانشان مرقوم می‌فرمایند:

"هو المحبوب انشاء الله در سایه رحمت رحمانی و قباب عنایت سبحانی ساکن و مستریح باشید. بر حسب ظاهر من کوچکم، خط ندارم. ولکن چون این امی به سدره الهی متمسک است، بی علم می‌خواند و بی خط می‌نویسد و این در عالم باطن نزد اهل بصر مشهود است. اغیار از این سر آگاه نبوده و نیستند." (نفحات القدس، به خط جناب آقا میرزا طراز الله سمندری)

اما، اگر این دو واقعه را آغاز رسالت حضرت بهاءالله بدانیم، باید به سه اصل قائل شویم و آن این است که اولاً، قبل و بعد از آغاز رسالت تغییری در آن حضرت صورت نگرفته است؛ ثانیاً، مفهوم بعثت امری غیر از آن است که ما تصور می‌کنیم؛ و ثالثاً، واقعه سیاه‌چال کیفیتی است که ما به غلط به بعثت تعبیر می‌کنیم.

درباره نکتۀ اول، حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "آمدیم در بیان عبارت مبارک که می‌فرمایند، «یا سلطان انی کنت کأحد من العباد، مرّت علی نساءم السبحان و علمنی علم ما کان. لیس هذا من عندی بل من لدن عزیزِ علیم.» این مقام تجلی است. این محسوس نیست، معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال مبراً و منزّه است. این تعبیر و تمثیل است. مجاز است نه حقیقت و به حالتی است که مفهوم انسان است. یعنی خواب بوده، بیدار شده. بلکه انتقال از حالی به حالی است. مثلاً نوم حال سکون است و بیداری حال حرکت؛ نوم حالت صمت است بیداری حالت نطق؛ نوم حالت خفاست و بیداری حالت ظهور. مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود، بهار آمد بیدار شد. یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشبیه و تأویل در معانی. باری، مظاهر مقدّسه لم‌یزل حقائق نورانیه بوده و هستند. تغییر و تبدلی در ذات آنها حاصل نگردد. نهایت آن است که قبل از ظهور چون ساکت و صامت، مانند نائمند؛ و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل 16، ص 63)

درباره نکتۀ دوم حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدّسه تا یوم ظهور از حقیقت خویش هیچ خبر ندارند؛ مانند زجاجی که از روشنائی بی‌نصیب است و چون سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد ولی این خطا است. زیرا مظاهر مقدّسه از بدایت ممتاز بوده‌اند. این است که حضرت مسیح می‌فرماید، «در ابتدا کلمه بود.» پس مسیح از اول مسیح بود؛ کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و بعضی را گمان چنان که وقتی که یحیی در نهر اردن حضرت مسیح را تعمید داد آن وقت روح‌القدس بر مسیح نازل شد و مبعوث گشت و حال آن که حضرت مسیح به صریح انجیل از اول مسیح بود؛ و همچنین حضرت محمد می‌فرماید، «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین.» و جمال مبارک می‌فرماید، «کنت فی ازیلة کینونتی عرفت حبی فیک نخلقتک.» آفتاب همیشه آفتاب است. اگر وقتی تاریک بود آفتاب نبوده. آفتاب به حرارتش آفتاب است. لهذا مظاهر مقدّسه لم‌یزل در نورانیت ذات خود بوده و هستند. اما یوم بعثت عبارت از اظهار است؛ والا از قبل هم نورانی بوده‌اند؛ حقیقت آسمانی بوده‌اند و مؤید به روح‌القدس و مظهر کمالات الهی. مثل این آفتاب که هرچند نقاط طلوع متعدّد است و هر وقتی از مطلعی و هر روزی از برجی طلوع می‌نماید، ولی می‌شود گفت آفتاب امروز

حادث است؟ نه؛ بلکه همان آفتاب قدیم است، لکن مطالع و مشارق حادث و جدید." (گنجینه حدود و احکام، ص 376)

و اما نکته سوم را حضرت عبدالبهاء به زیبایی تامّ توضیح داده‌اند. در یوم سه‌شنبه نهم مه سال 1916 در حيفا فرمودند، "یک مقامی است مقام افاضه و آن تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله و ترویج تعالیم است. این من الحقّ الی الخلق است. مقام دیگر من الحقّ الی الحقّ است و آن تجلیاتی است که بذاته لذاته است که به جمال خویش منجذب است و به محبت خود مشتعل. مثل این مقام در عالم خارج مثل دریاست که بذاته لذاته متموّج و محرّک است؛ شئون و مراتبی در ذات خود دارد... این بیان که می‌فرماید، «از اعلاى رأس بر صدر می‌ریخت» آن ظهور و تجلیات است که بذاته لذاته است؛ نار محبت است که مشتعل بنفسه لنفسه است. «آمن الرسول بما أنزلَ الیه» و همچنین ظهور و تجلی حرارت و شعاع آفتاب است در مرآت حقیقی خود. این فیوضاتی است و تجلیاتی است از ظاهر در مظهر." (محاضرات، ج 1، ص 193-194 / در ظلّ شجره میثاق، ص 479)

بنابراین، آنچه که در سیاه‌چال رخ داد، نه اطلاع یافتن جمال قدم از مأموریت و رسالت خویش، بلکه معاشقه ذات الوهیت با خویش است. این معاشقه مظهر ظهور با خویشتن در دیگر الواح نیز نمودی دارد. در لوحی جمال قدم می‌فرمایند، "این ایام مع احزان وارده، جمال احدیه در کلّ احیان به ذکر و ثنای ذات مقدّسش مشغول." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 361)

لسان حقیقت و طریقت و شریعت

در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، حضرت بهاء الله مرقوم فرموده‌اند، "گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفّی بالله شهیداً." (ص 11)

این از اصطلاحات اسلامی است که در نوشته‌های اهل تصوّف دیده می‌شود. نوشته‌اند، "الشّریعة أقوالُ النّبی و الطّریقة أفعاله و الحقیقة أحواله." (مولوی‌نامه، ج 1، ص 426)

حضرت رسول می‌فرمایند، "الشّریعة أقوالی، و الطّریقة أفعالی و الحقیقة أحوالی، و المعرفة رأس مالی، و العقل أصل دینی، و الحبّ أساسی، و الشّوق مرکبی، و الخوف رقیقی، و العلم سلاحی، و الحلم صاحبی، و التوکل زادی (ردائی)، و القناعة کنزی، و الصّدق منزلی، و الیقین مأوی، و الفقر نخری و به افتخر علی سائر الأنبیاء و المرسلین" (عوالی اللالی، ج 4، ص 124 / مستدرک الوسائل، ج 11، ص 173،

حدیث 12672 / مضمون: شریعت، گفتارهای من است، و طریقت، کردارهای من، و حقیقت احوال من، و معرفت، سرمایه من، و خرد ریشه دینم، و محبت بنیادم، و شوق مرکبم، و خوف همسفرم، و دانش سلاحم، و بردباری یارم، و توکل ره‌توشه‌ام (ردایم)، و قناعت اندوخته‌ام، و صدق منزلم، و یقین مأوایم، و فقر و نیاز [به خدا] افتخارم که با آن بر دیگر پیامبران و رسولان می‌بالم.

عزیزالدین نسفی در مقدمه کتاب انسان کامل نوشته است، "هر که قبول می‌کند آنچه پیغمبر وی گفته است، از اهل شریعت است، و هر که می‌کند آنچه پیغمبر وی کرده است، از اهل طریقت است، و هر که می‌بیند آنچه پیغمبر وی دیده است از اهل حقیقت است. هر که هر سه دارد هر سه دارد، و هر که دو دارد دو دارد، و هر که یکی دارد یکی دارد، و هر که هیچ ندارد هیچ ندارد."

بنابراین، شریعت عبارت از احکام نازلۀ توسط مظهر ظهور الهی است؛ طریقت عبارت از سیر و سلوک در سبیل عرفان الهی است؛ و حقیقت عبارت از تفسیر حقایق عالیه و تشریح مقامات متعالیه است.

جناب اشراق خاوری در توضیح این سه اصطلاح مرقوم داشته‌اند، "لسان شریعت عبارت از تفصیل و شرح احکام اصلیه و دستورات فرعیۀ شرع مقدّس الهی است از قبیل صوم و صلوات و سایر شئون مفروضه و اجتناب از منہیات مذمومه و این عمل برای اهل ایمان موجب نجات است. لسان طریقت عبارت از دستورات سیر و سلوک در سبیل عرفان و رسیدن به مقام قرب حضرت یزدان است. لسان حقیقت عبارت از تفسیر حقایق عالیه و تشریح مقامات متعالیه و کشف اسرار شرعیّه و تبیین رموز مخفیۀ الهیه است که اهل حقیقت آشنا با این لسان هستند و مردم ظاهرین را از این مقام نصیبی نیست."

در شریعت مقدّسه بهائیه همه این مقامات و مراتب اعم از شریعت و طریقت و حقیقت بتمام و کمال تبیین و تشریح شده است تا هر کس از این مائدۀ آسمانی بهره‌مند شود و آنچه را طالب است بیابد.

حق تعالی در کتاب مستطاب اقدس به لسان شریعت سخن گفته و احکام و آداب و سنن و دستورات مفروضه را بیان کرده تا عاملین به آن دستورات از ثمرات و فواکه آن بوستان سبز و خرم الهی بهره‌مند شوند. و در رسائل سلوک، مانند لوح جواهرالاسرار و هفت وادی و چهار وادی و امثالها به لسان طریقت سخن گفته تا سالکین مراتب سلوک را بپیمایند و به مقام قرب واصل شوند. و در الواح میمنه مانند لوح حکماء و بسیط الحقیقه و لوح حمد مقدّس و امثالها به لسان حقیقت بیان فرموده تا طالبان را به

اعلی مدارج حقیقت ارتقاء بخشد و به اسرار و رموز الهیه آشنا فرماید." (قاموس لوح شیخ، ذیل "بلسان شریعت ... لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم...")

سیف لسان و غمخ بیان

در "مفاهیم مصطلحات امری، شماره 7" به تیزی شمشیر کلام اشارتی شد. جمال مبارک در بیانی می فرماید، "ایاکم ان تسفکوا الدماء اخرجوا سیف اللسان عن غمخ بیان لانّ به تفتح مدائن القلوب" (امر و خالق، جلد سوم، ص 191). باید دانست که این معنی در سایر آثار مبارک که به نوع دیگری به کار رفته است. مثلاً جمال قدم می فرماید، "سیف لسان را از غلاف بیان به قوت رحمن بر آر و به قسمی تبلیغ امر کن که جمیع آفرینش را مجال اعراض نماند." (گنج شایگان، ص 197)

البته در بیان دیگر، حضرت بهاء الله آن را به نحوی دیگر به کار برده اند، "أخرجوا سیف بیان من غمخ اللسان" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 195)

این بدان معنی نیست که غلاف پنهان کننده لسان است. بلکه به طور بالقوه در "بیان" پنهان است. یعنی سیفی است که کاری انجام نمی دهد؛ به طور بالقوه در نهانگاه بیان باقی مانده است. البته جناب رادمهر به نکته بسیار مهمی اشاره کردند. در کتابی مربوط به قرن چهارم هجری مطرح شده است که غمخ عبارت از غلافی بوده که چون شمشیر را در آن گذاشته بیرون می کشیدند تیزتر می شده است. بدین لحاظ غلاف و سیف لازم و ملزوم یکدیگر بوده اند و در اینجا نیز چنین است. همانطور که در دو عبارت از آثار قلم اعلی مشاهده می کنید زمانی این سیف است و آن غلاف و زمانی بالعکس. بنابراین مکمل یکدیگرند و یکی بدون دیگری بی معنی است.

در جای دیگر حضرت بهاء الله شرایط بیان را مشخص می فرماید: "بیان نفوذ می طلبد. چه اگر نافذ نباشد، مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق به آنفاس طیبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال می طلبد؛ چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید. و اعتدال امتزاج بیان است به حکمت هایی که در زبر و الواح نازل شده. و چون جوهر دارای این دو شیء شد، اوست جوهر فاعل که علت و سبب کلیه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلیه و غلبه الهیه. هر نفسی به آن فائز شد، او قادر بر تبلیغ امر الله و غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود." (الواح بعد از کتاب اقدس، ص 122)

در سورة الرَّحْمَن نیز به نکته ظریفی اشاره شده است: "الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ" در اینجا مشاهده می‌شود اولین تعلیم خداوند به انسان "بیان" است. یعنی محلّ پرورش زبان. یعنی الهامات الهیه مدّ احوال انسان است تا وقتی که زبان می‌گشاید، به الهام الهی سخن بگوید تا قادر به تبلیغ امرالله باشد. در غیر این صورت موافق حکمت الهیه عمل نکرده است.

در اینجا باید به نکته ظریف دیگری نیز اشاره شود و آن این است که خود انسان نیز به "سیف" تشبیه شده است که در غلاف تیره پنهان مانده است. این معنی در کلمات مکنونه ذکر شده و در لوحی از جمال مبارک توصیف شده است:

در کلمات مکنونه است: "ای بنده من مثل تو مثل سیف پرجوهری است که در غلاف تیره پنهان باشد و باین سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند پس از غلاف نفس و هوی بیرون آید تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص 394) در بیان دیگر نازل:

"به نام خداوند بینا یا غلام رضا انسان را به مثابه سیف مشاهده نما تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. ان شاءالله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست نسأله تعالی بان یوفّقکم علی ما ینبغی لکم فی یوم العزیز البدیع." (آثار قلم اعلی، جلد ۷، ص ۶۳)

همچنین جمال قدم در این زمینه می‌فرماید، "به نام خداوند یگانه امروز روزی است که باید معرفت و دانائی شخص انسانی در عالم وجود به وجود آید. مثل انسان مثل سیف گرانبها است تا در غلاف مستور است احدی بر خوبی و لطافت و جوهر آن اطلاع ندارد چه که مستور است و از ابصار محجوب. انسان هم تا انسانیت او ظاهر نشود قدرش معلوم نه. از حق می‌طلبیم جمیع را از غلاف‌های نفس و هوی بیرون آورد تا جوهر هر یک نزد جوهریان مشهود و واضح گردد. انشاءالله باید جهد نمائید تا به عنایت الهی از رحیق معانی بیاشامید و به افق اعلی ناظر شوید انه لهوالمقتدر المعطی الکریم." (حدیقه عرفان، ص ۲۶)

نزول احکام الهی توسط حضرت بهاءالله

آنچه که در بین بعضی از نفوس احباء مطرح شده در اشاره به بند 98 کتاب مستطاب اقدس که می‌فرمایند، "قَدْ حَضَرَتْ لَدَى الْعَرْشِ عَرَائِضُ شَتَّى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ سَأَلُوا فِيهَا اللَّهُ رَبَّ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى رَبَّ الْعَالَمِينَ لَذَا نَزَّلْنَا اللَّوْحَ وَ زَيْنَاهُ بِطَرَازِ الْأَمْرِ لَعَلَّ النَّاسَ بِأَحْكَامِ رَبِّهِمْ يَعْمَلُونَ وَ كَذَلِكَ سَأَلْنَا

من قبل في سنين متواليات و امسك القلم حكمة من لدنا إلى أن حضرت كتب من أنفس معدودات في تلك الأيام لذا اجبناهم بالحق بما نُحيي به القلوب." (مضمون: عرايض بسیاری از نفوس مؤمنه به حضور رسیده که در آنها از پروردگار درخواست نموده‌اند. پس این کتاب نازل شد و به زیور اوامر مزین شد تا که شاید مردم به احکام الهی عمل کنند و همچنین چند سال پشت سر هم سؤال کردند و ما نظر به حکمت الهی قلم را نگه داشتیم تا آن که نوشته‌هایی از چندین نفر در آن زمان دریافت شد پس به آنچه که سبب زنده شدن قلوب است اجابت کردیم.)

با توجه به این بیان مبارک، بعضاً تصور می‌شود که حضرت بهاء‌الله قصد نزول احکام نداشته‌اند و نظر به اصرار احباء اقدام به نزول احکام فرموده‌اند. این تصور و بیان آن وهن بر امر الهی و مظهر ظهور صمدانی است. چه که نصوص گویای آن است که اجرای احکام مکمل عرفان است و عرفان بدون عمل به احکام پذیرفته نمی‌شود. حتی پس از نزول کتاب اقدس چند سال از ارسال آن خودداری فرمودند بعد برای احبای ایران ارسال شد. بعد، اواخر ایام حیات مبارک یعنی سال 1890-1891 میلادی امر فرمودند در بمبئی چاپ شد (مقدمه کتاب اقدس، ص 18-19)

مقصود این است که نزول احکام میقاتی داشته است که جمال مبارک موکول به آن وقت نموده بودند اما احباء که ملاحظه می‌نمودند ادیان پیشین دارای احکام بودند، متقاضی شدند که در این دور نیز احکامی نازل شود. اگر قدری صبر می‌کردند لابد در میقات معین احکام نازل می‌شد. حضرت بهاء‌الله صریحاً می‌فرمایند، "اوامر الهیه به منزله بحر است و ناس به منزله حیتان." (مقدمه کتاب اقدس، ص 13) در چنین حالتی آیا مظهر ظهور الهی نمی‌داند که مردمانی که مانند ماهی هستند نیاز به آب دارند؟

از آن گذشته، حضرت بهاء‌الله احکامی را که نازل فرمودند، تصریح می‌فرمایند که تصور نشود اینها فقط احکام است، بلکه ریح محتوم است، باده حیات بخش است. نباید فقط به عنوان احکام الهی به آنها نگریست: "لاتحسبن إنا أنزلنا لكم الأحكام بل فتحنا ختم الریح المحتوم..." (اقدس، بند 5 / تصور نکنید ما برای شما احکام نازل کردیم؛ بلکه مهر از باده سر به مهر برداشتیم.)

منطق این سخن آن است که حضرت بهاء‌الله تصریح دارند: "این ظهور برای اجرای حدودات ظاهره نیامده. چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری. بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الى المقامات الباقیه و ما یصدقُه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آن که کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند." (اقتدارات، ص 167 / مضمون: بلکه برای ظهور کالات از نفوس انسانی و ارتقاء ارواح آنها به جایگاه‌های باقیه و آنچه که عقول آنها تصدیق نماید ظاهر...)

در واقع حق "برای ظهور جواهر معانی از معادن انسانی آمده" (اشراقات، ص 133) یعنی همان که در بیان فوق هم مشاهده شد. کتاب اقدس فقط کتاب احکام نیست که بنا به تقاضای عده‌ای از احبّاء نازل شده باشد. امّ الکتاب دور بهائی است. ذیلاً شرحی که بر بند 98 کتاب اقدس نوشته شده نقل می‌گردد:

بدیهی است اقبال به مظهر ظهور همراه با اجرای اوامر و احکام نازل از سماء عنایت الهی مقبول درگاه کبریا است. یکی بدون دیگری پذیرفته نخواهد شد. در ابتدای ظهور جمال مبارک، هر نفسی که ایمان می‌آورد از او پذیرفته می‌شد، چه که هنوز احکام الهی عزّ نزل نیافته بود. اما بعد از نزول کتاب اقدس، یکی بدون دیگری پذیرفته نشد. حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به حبیب، ابن ذبیح، می‌فرماید:

بسمی الشّاهد السّميع

یا ابن ذبیح، اتم تحت لحاظ عنایة ربکم العلیم الخبیر. ان اعرّفوا مقامَ هذا المقامِ العزیز المنیع. یا حبیب، در ذبیح علیه بهائی و آنچه از او ظاهر شده تفکر نما. بعد از اصغای ندا اقلّ من آن توقّف نمود و به شطّر احدیه متوجّه و این در ایامی واقع که اهل بیان از اصل امر غافل و محجوب. چه که حکمت الهی اقتضای ستر نمود. انشاءالله به کمال تقدیس و تنزیه به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشید و به افق اراده‌اش ناظر. جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفه مکنونه مخزونه، که در مقامی به صحیفه حمرا مذکور، ذکر نمودیم.

در اوّل امر حقّ جلّ جلاله ناظر به اقبال وحده بوده؛ چه که قبل از نزول اوامر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود. هر نفسی من غیر توقّف قبول نمود، او به کلّ خیر فائز. و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسک نمایند و به آن عامل شوند. الامرُ بیده؛ يفعلُ و یحکمُ کیف یشاء و کیف یرید و هو الامرُ المملک العزیز الحمید.

البهاء علیک و علی الذی فاز باللقاء فی السّجنِ الأعظم و علی الذین شهدوا بما شهدالله أنّه لا إلهَ إلاّ أنا العلیم الخبیر. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص 446)

همانطور که مشهود است، در آن زمان همین اقبال جناب ذبیح (متملاً جناب اسمعیل زواره‌ای) در درگاه الهی مقبول واقع شد و مشروط به اجرای احکام نبود. هنوز امر مبارک اعلام نشده بود و لذا نفوسی به صرف خلوص و روحانیت خود پی به عظمت مقام حضرت بهاءالله بردند. پس از اظهار امر

در حین خروج از بغداد نیز احکام نازل نشد تا آن که در ادرنه احبای الهی تدریجاً به صرافت افتادند که لابد احکام الهی نیز باید از سماء عزّ نورانی نازل شود تا آنها از آن طریق به مقصود الهی پی ببرند و راهی برای تقرّب به ساحت خداوند بیابند. بدین لحاظ حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب حاج سید جواد کربلایی می‌فرماید:

"یا اسمی، الیوم آفتاب جود در اشراق و بحر کرم در امواج و سماء عنایت به نیر لطف و شفقت مزین. اگر در کتاب اقدس درست ملاحظه فرمایید مشاهده می‌نمایید چگونه فضل الهی خلق نامتناهی را احاطه نموده که بالمره اسباب اجتناب و احتراز مرتفع شده تا جمیع امم با یکدیگر معاشر شوند و به کمال محبت مؤانس. قل نفسی لجودک الفداء یا جوادالعالمین.

مقصود از این بیان آن بوده که کلّ بما عندالله فائز شوند. اگر حکم اجتناب باقی، تقرّب در این صورت ممنوع است و بعد از منع آن احدی بر آنچه ظاهر شده مطّلع نخواهد شد و جمیع از نفحات الهی و فوّحات قیص رحمانی محروم خواهند ماند. امر به حکمت نمودیم و اکثری به مقصودالله از ذکر آن نرسیده‌اند. فساد و نزاع و جدال از جمیع نهی شده تا کلّ به اخلاق روحانیه عباد غافله را به شطر احدیه کشانند.

در سنین معدودات از اطراف عرایض ناس به شطر اقدس وارد و از اوامر الهیه سؤال می‌نمودند. إنّنا أمسکنا القلم عن ذکرها الی أن أتت المیقات اذاً أشرقّت من افق ارادة ربک شمس الأحکام فضلاً علی اللانام إنه هو الغفور الکریم. چه که اوامر الهیه به منزله بحر است و ناس به منزله حیطان، لو هم یعرفون." (مناهی الاحکام، ج 2، ص 549 / مضمون عبارت عربی: ما قلم را نگه داشتیم از ذکر آن تا که وقتی مقتضی فرا رسید در آن زمان شمس احکام از افق اراده پروردگارت اشراق کرد فضلی برای بندگان. اوست بخشنده و کریم. / حیطان = جمع حوت به معنی ماهی.)

بعد از آن که کتاب اقدس از سماء لطف الهی نازل شد، باز هم ارسال نشد. در اثری از جمال قدم به امضاء کاتب وحی آمده است، "این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آن که جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و به کمال عجز و ابتهال سائل شدند. لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد." (اسرارالآثار خصوصی، ج 1، ص 168)

در آثار مبارکه تمسک به کتاب مستطاب اقدس را بسیار تأکید فرموده‌اند. در خصوص اهمیت این کتاب می‌فرمایند:

"قد أنزلنا في السِّجْنِ كِتَابًا سُمِّيَ لدى العرشِ بِالْكِتَابِ الْأَقْدَسِ وَفِيهِ شَرَعْنَا الشَّرَائِعَ وَزَيَّنَّاهُ بِأَوَامِرِ رَبِّكَ الْأَمْرِ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. قُلْ يَا قَوْمٌ تَمَسَّكُوا بِهِ ثُمَّ اعْمَلُوا بِمَا نُزِّلَ فِيهِ مِنْ بَدَائِعِ أَحْكَامِ رَبِّكُمْ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ. إِنَّهُ يَنْفَعُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيُطَهِّرُكُمْ عَمَّا لَا يَنْبَغِي. إِنَّهُ هُوَ الْمُدَبِّرُ الْمُبِينُ الْمُعْطِي الْبَارِزُ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ." (اسرار الآثار، ج 1، ص 167 / مضمون: در سجن [اعظم] کتابی که نزد عرش به کتاب اقدس نامیده شده نازل کردیم و احکام را در آن وضع نمودیم و به اوامر الهیه مزین ساختیم. امری بر کسانی که در آسمانها و زمینها هستند. بگو ای مردم به آن متمسک باشید سپس به آنچه که از احکام بدیع پروردگار بخشندهتان در آن نازل شده عمل کنید. این به نفع شما در این عالم و عالم بعد است و شما را از آنچه که شایسته نیست پاکیزه نماید. اوست تدبیر کننده، تبیین کننده، اعطا کننده، بذل کننده، عزیز و ستوده.)

بعد از نزول کتاب اقدس، جناب زینالمقرئین اجازه یافتند سؤالاتی را درباره مفاد کتاب اقدس مطرح کنند. این سؤالات و جوابهای آن که از ساحت عزّ الهی نازل شده جمعا رساله سؤال و جواب را تشکیل می دهد. جمال قدم خطاب به جناب زینالمقرئین می فرماید:

"سؤالات شما لدى العرش مقبول. چه که منفعت کلّ خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیه سؤال نمایی. إِنَّا جَعَلْنَاكَ مُطَّلِعًا الْخَيْرِ لِلْعِبَادِ. باید در کلّ احیان ناس را به احکام الهیه امر نمائید که شاید به ما امر به الله و بما يَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسُهُمْ فائز شوند. اگرچه نفسی که تابع اوامر الهی باشند کم مشاهده می شوند چنانچه حال جمعی در بلدان به نور ایمان فائزند ولیکن به عمل بما نُزِّلَ مِنْ عِنْدِهِ هَنُوزَ فائز نگشته اند مگر قلیلی. و از قبل به آن جناب نوشتیم که اگر حقوق الله را ادا می نمودند عباد آن ارض آسوده بودند. قبل از حکم نفسی مکلف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده در انزال احکام و اوامر توقّف نموده و این نظر به فضل الهی بوده و اگر اهل امکان به ثمرات ما أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ عَارِفٌ شُونَ، کلّ به امرش قیام نمایند و به آنچه فرموده عامل شوند. ولکن نظر به حکمتی که در الواح الله نازل شده بعضی احکام، که الیوم سبب ضوضای ناس و علت احتجاج خلق است، اگر ترک شود لا بأس؛ و اما اعمالی که سبب اعراض و اشتها نیست مثل اذکار و ادای حقوق و امثال آن البته کلّ باید به آن عامل شوند و درباره زکوة هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند. انشاء الله در این ایام بعض از آیات کتاب اقدس به لسان فارسی بیان می شود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد. انّ رَبَّكَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ أَرَادَ خَيْرَ أَحْبَابِهِ وَيُعَلِّمُهُمْ سَبِيلَهُ الْوَاضِحَ الْمُسْتَقِيمَ." (مناجی الاحکام، ج 2، ص 548)

جمال قدم کلّ را امر می‌فرمایند که به کتاب اقدس تمسک داشته باشند. در این مقام این بیان مبارک از قلم اعلی نازل، "تمسکوا بالکتاب الأقدس الذی أنزلهُ الرحمن من جبروتِهِ المقدّس المنیع. إِنَّهُ لَمِيزَانُ اللَّهِ بَيْنَكُمْ يوزُنُ بِهِ كُلُّ الْأَعْمَالِ مِنْ لَدُنْ قَوِيٍّ قَدِيرٍ. طوبى لِمَنْ وَجَدَ مِنْهُ حَلَاوَةً بَيَانِ رَبِّهِ وَشَرِبَ مِنْ كَلِمَاتِهِ كَوْثَرًا وَأَمْرًا لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ." (آثار قلم اعلی، ج 2، طبع بمبئی، ص 13 / مضمون: به کتاب اقدس که خداوند از جبروت مقدّس خود نازل فرموده متمسک باشید. این کتاب میزان الهی است بین شما و جمیع اعمال از سوی خداوند به واسطه آن سنجیده می‌شود. خوشا به حال کسی که شیرینی سخن پروردگارش را از آن بیابد و آب حیات اوامر الهی را از کلماتش بنوشد.)

نکته آخر آن که کتاب مستطاب اقدس ناسخ کتب سابقه و نیز ناسخ احکام غیر منطبق است. یعنی اگر قبل از کتاب اقدس حکمی در الواح مبارکه نازل شده که بعداً در کتاب اقدس متناقض با آن عزّ نزول یافته، حکم کتاب اقدس مدّ نظر است. مثلاً حکم حلق رأس در لوح حجّ با حکم نهی از حلق رأس در کتاب اقدس لغو می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زبر است و کلّ آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب، حتّی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیرمطابق و احکام غیرمتساوی؛ مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدّس الهی غیرمذکور." (امر و خلق، ج 1، ص 8)

من لم یرض بقضائی فلیطلب ربّاً سوائی

قوله جلّ ثنائه "از مقتضیات روح رضا تسلیم و انقیاد به سلطان قضا و محویّت تامه و فنای محض در ساحت کبریا" (آنچه کند او کند، تألیف موهبت‌الله هائی، ص 166)

قوله جلّ ثنائه "ای طالب رضای حقّ مقام رضا بسیار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بها سالک در این مقام بکلی از خود بی‌خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سریع‌اللتیام است. در این مقام جفا را وفا یابد و بلا را اعظم آلاء شمارند مصیبت را موهبت دانند و کربت را مسرت شمرند. (امر و خلق جلد ۳ ص ۴۰۴)

قوله جلّ ثنائه "ای بنده" راضی بقضا حقیقت رضا اعظم موهبت جمال ایهی است ولی تحقّق این صفت که اعظم منقبت عالم انسان است مشکل است چه که بسیار صعب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح گردد." (منتخبات جلد ۲ ص ۱۲۴)

در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "ان لایصیبک البلاء فی سبیلی کیف تسلك سُبُل الرّاضین فی رضائی و ان لا تمسک المشقّة شوقاً للقائی کیف یصیبک النور حباً لجمالی لكلّ شیءٍ علامة و علامة الحبّ الصبر فی قضائی و الاضطبار فی بلائی." (آنچه کند او کند، موهبت الله هائی ص ۱۶۶-۱۶۷)

و نیز در لوحی به افتخار جناب مشهدی مهدیقلی علیه بهاء الله الابهی می‌فرمایند، قوله العزیز: "هو الابهی ای متوکّل علی الله توکّل را معنی حقیقی این است که چون در سبیل الهی قدم نهی از هر قیدی برهی و عیال معیل حقیقی شوی از هر شغلی و عملی کلال یابی و ملال جوئی شب و روز را در نشر انفس طیب معرفت الله حصر نمائی و اوقات را به ایقاد نار محبت الله صرف. رزق بی وسائط از او برسد. عبدالبهاء عباس" (حدیقه عرفان، ص 200)

درباره اهمیت رضا، حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "... طوبی از برای نفسی که در این دار فانی به عمل باقی فائز شد. یعنی ملی که عرف بقا از او متضوّع شود و آن کلمه الله بوده و خواهد بود. بشنو وصیت الهی را و عمل نما به آنچه که رایحه رضا از او استشمام شود. اگر به این مقام بلند اعلی فائز شوی، به کلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز خواهی شد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 271)

درباره تحولات دنیا و لزوم رضایت انسان به قضای الهی در لوحی خطاب به جناب حاجی محمد جواد علیه بهاء الله از قلم اعلی چنین نازل:

بسمی المظلوم

القضاء المثبت ما استأثر بمشیة الله و امره. دفتر عالم حاکی از قضاء مبرم. قصر کسری که مقرّ ملک الملوک بود حال مقام جغد و عنکبوت، فاعتبروا یا اولی الابصار. چه مقدار از نفوس که فجر در قصر ساکن و شب به قبر راجع. ولكن قبور کنوز وجود است و آثار جود. قضای الهی نزد دانایان محبوب و کلّ به آن راضی، بل شاکر. شاکمی مقبول نبوده و نیست. من لم یرض بقضائی فلیطلب ربّاً سوائی. اگر نفسی بر ثمره‌ای از ثمرات سدرهء قضاء آگاه شود و اطلاع یابد بهجت و ابتهاج و سرور و انبساط و تسلیم و رضا از او زائل نشود. فنا باب بقاست و بقا باب فناء. عدم باب وجود است و وجود باب عدم؛ و کلمهء مبارکه "کلّ شیء هالک الا وجهه" باب صبر و تسلّی است از برای اهل عالم. این موت را حیات از عقب و این ستر را کشف از پی. طوبی از برای موتی که باب جنت علیا واقع شود و علّت مکاشفه و لقا گردد. نفس خرابی مُشعر بر تعمیر است و ویرانی مدلّ بر آبادی. موت و حیات از مقتضیات حکمت بالغه است، آن بی اثر و این بی ثمر نبوده و نیست. الامر یدالله یفتل مایشاء و یحکم ما یرید. نشهد انه هو المحمود فی فعله و المطاع فی امره. لا اله الا هو المقتدر العلیم الحکیم. کتاب الله می‌فرماید

بلايا چون غيٺ هاطل بر اوليا نازل و اين مظلوم در عڪا تحت مخالِب بغضا مبتلا. ولي در هر حال مشعوفيم و مسرور. عمر دنيا نزد صاحبات بصريک آن محسوب، لذا زحمت آن لايق ذکر نه و همچنين راحت در او. يا محمدجواد، انا اردنا ان نعزيک و نسليک فيما ورد من قضاء ربک انه هو الناصح المشفق الکريم. کن متمسکاً بجبل الصبر انه هو الصبار و يأمرک بالصبر الجميل. لاتحزن من شيء کن قائماً على خدمة امرى و ناطقاً بثنائى و عاملاً بما أمرناک و الذين آمنوا فى کتابى المبين. اياک ان يمنعک شيء من الاشياء عن التوجه الى الافق الاعلى. سوف يفنى الدنيا و يبقى لاهلها ما لا يقدر ان يسمعه آذان الموحدین. تمسک بجبل العدل و التقوى ليظهر منک ما يبقى عرفه بدام ذکرى العزيز البديع. البهاء المشرق من افق سماء بيانى على الذين ما شغلّتهم الامور عن مطلع الظهور و ما منعهم الدنيا عن مولى الورى اقبلوا و قالوا آمنا بک يا مقصود العالمين و آله من فى السموات و الارضين. (سفينه عرفان، دفتر اول، ص ۹۸)

خطبه عقد و مناجات

در بدايت خطبه عقد به چند نکته اشاره شده است. اول، ازلى بودن ذات الوهيت و ابدى بودن او است. عبارت "بلاانتقال" به اين معنى است که خداوند هميشه به حالت واحده و فاقد هر گونه حرکتى اعم از تکاملی، تناقصی، جوهری و غيره است. بنابرین از حالى به حال ديگر منتقل نمى شود.

عبارت "شهد لذاته بذاته..." در بسيارى از آثار مبارک بيان شده است که خداوند قبل از خلق کائنات بيان فرموده که خدایى جز او وجود ندارد. جمال مبارک در لوح برهان مى فرمايند، "انا نشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الارض انه لا اله الا هو العزيز الوهاب و نشهد انه كان واحداً فى ذاته و واحداً فى صفاته لم يكن له شبه فى الابداع و لاشريك فى الاختراع." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 60)

در اینجا خداوند شهادت مى دهد به بی نیازی خود. زیرا او را نیازی به بندگان نیست، بلکه بندگان به او محتاجند. لذا، اگر احکامی را برای بندگان نازل مى فرماید و آنها را به عبادت یا ادای حقوق الله امر مى فرماید یا به تبليغ امرش مأمور مى کند، صرفاً برای رستگاری خود آنها است.

ما مدعن و مقرّ به يگانگی و بی مانندی او هستيم. هميشه مقدّس از ذکر غير خود بوده و همواره بی نیاز از وصف ماسواى خود خواهد بود. اگر بندگان به ذکر و ثنائى او مى پردازند، صرفاً به دليل نیاز آنها است.

وقتی ما معدوم صرفیم و خدای ما وجود محض، آیا می سزد که معدوم در حمد و ثنای وجود سخنی بگوید؟ آیا کلامی در این میان می توان بر زبان آورد؟ آیا کلام ما در وصف خالق ما لایق بر زبان آوردن است؟ ببینیم چه شد که اینطور شد. جمال قدم می فرماید:

حمد مقصودی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوع گشت، محض جود و گرم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السنّ از اشراقات انوار شمس اذن قوت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ و الاّ محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و گرمش اجازت بخشید. له الحمد و له الشکر و له الذکر و له الثناء. إنه لمولى الأسماء و فاطر السماء. (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 198)

اما این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکری او را لایق و سزااست. آیا کلمات ما بندگان میتواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأن ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افنده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود...". (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج 2، ص 80)

پس از بیان این نکات است که مقصود از ازدواج بیان می شود. به جرأت می توان گفت که امر بهائی تنها دیانتی است که مقصود از ازدواج و هدف از آن را بیان فرموده است. ابتدا تأکید بر این نکته است که برای ایجاد نظم در عالم و ظاهر ساختن مراتب جود و کرم خود بر جمیع امم، شرایع را وضع نموده، راهها را آشکار ساخته و در این شریعت ها است که سنت نکاح را برای رستگاری نوع بشر تعیین فرموده است. در امر مبارک مقصود از ازدواج واسطه شدن دو نفس برای ظهور نفوس دیگر برای آمدن به این عالم و یافتن توفیق برای ذکر و ثنای الهی و حصول آمادگی جهت کسب مقامات باقیه در عوالم الهیه است.

این نکته را در لوح مبارک خطاب به ملک پاریس نیز خطاب به رهبانها بیان می فرمایند، "تزوجوا ليقوم بعدكم احد مقامكم. إنا منعناكم عن الخيانة لاعما تظهر به الأمانة أخذتم اصول أنفسكم و نبدتم اصول

اللَّهُ وَرَأَيْكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ. لَوْلَا الْإِنْسَانُ مَن يذُكُرُنِي فِي أَرْضِي وَ كَيْفَ تَظْهَرُ صِفَاتِي وَ اسْمَائِي." (الواح نازلہ خطاب بہ ملوک و رؤسای ارض، ص 99 / مضمون: ازدواج کنید تا بعد از شما کسی در جایگاه شما قرار گیرد. ما شما را از خیانت منع کردیم نه از آنچه کہ بہ واسطه آن امانت ظاهر می شود. شما اصول نفس خود را گرفته و اصول الهی را پشت سر رها کردید. تقوای الهی پیشہ کنید و نباشید از نادانان. اگر انسان نباشد چه کسی مرا در ارض من ذکر کند و صفات و اسماء من مجال ظهور یابد؟)

بنابراین، هدف اصلی ازدواج استمرار نسل و ظهور نفوسی است کہ بہ ذکر و ثنای الهی پردازند کہ اعظم هدف خلقت است. زیرا آن کنز مخفی صرفاً برای شناخته شدن انسان را آفریده است.

عبارات اخیر خطبہ کہ در وصف بهائیان حقیقی است کہ برای ارتفاع این امر مبارک بہ بذل مجهودات می پردازند و تحت تأثیر سرزنش احدی قرار نمی گیرند. جالب است کہ این بخش از خطبہ بہ انگلیسی ترجمہ نشدہ و در عقدنامہ بہ لسان مزبور وجود ندارد.

موارد فوق در مناجات حضرت عبدالہاء کہ بلافاصلہ خواندہ می شود بیان شدہ و بہ آیات قرآنی نیز استناد شدہ کہ خداوند جن و انس را برای عبادت حضرتش خلق کردہ است. بیان هدف از اقتران نیز منطبق با کلام حضرت بہاء اللہ است کہ استمرار نسل انسان جهت عبودیت و عبادت الهی است.

در اینجا بہ آیہ ای از آیات قرآن استناد شدہ است، "مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَا تُكَذِّبَانِ يُخْرِجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤَ وَ الْمَرْجَانَ." این آیہ مبارکہ در سورہ الرحمن (آیات 19 الی 22) نازل شدہ است. معنای تحت اللفظی آن این است کہ، "دو دریا را کہ بہ ہم می رسند در آمیخت. در میان آنها برزخی است کہ بہ ہمدیگر تجاوز نکنند. پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید. از آن دو در و مرجان بیرون می آید." (ترجمہ بہاء الدین خرمشاهی)

اگر بہ صورت ظاہر آن را تعبیر کنیم، معنای درستی بہ دست نمی دہد. مفسرین اسلامی نیز بہ جبل حدسیات متوسل شدہ و سخنان عجیب و غریب گفتہ اند. ولی در تفسیر خرمشاهی (ص 532) آمدہ است کہ، "میبیدی و ابوالفتوح می نویسند کہ از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل شدہ است کہ مراد از بحرین حضرت علی و فاطمہ علیہما السلام، و مراد از برزخ حضرت محمد (ص) و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیہما السلام اند." (مجمع البیان)

این معنی در آثار شیخ احمد و حضرت ربّ اعلیٰ نیز مشاهده شده است. حضرت ربّ اعلیٰ برای حرف "حاء" چند معنی قائلند. اول حا از لحاظ حروف ابجد تکرار دال و دال تکرار با و با تکرار الف است که، "هُم تمام الحمد و فی تلك المرتبه یحملون عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانية." (مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۱۴، ص ۹۱-۹۲ / مضمون و این تمام حمد است و در این مرتبه حمل می کنند عرش پروردگارت را هشت نفر در آن یوم.) البته می دانیم که طبق تبیین حضرت عبدالبهاء هشت حامل نه است که بهاء است و مقصود از پروردگار بهاء است. معنای دوم نیز حمد کامل است که خداوند خویشتن را حمد و ثنا گفته و این مختصّ حضرتش است. در واقع این خلق اول است: "المقام الثانی المعانی الحاء تمام الحمد و الحمد و صف الله نفسه و لذا یختص بجنابه وحده و هو اول الثناء و اكلها و اعلاه... احداث تلك الكلمة لا من شيء و هو خلق الثانی و ذر الاول و آية الكبرى" (همان، ص ۹۲)

سومین معنا که به بحث ما مربوط می شود دو بحر علویه و فاطمیه است که برزخ بین آنها محمد بن عبدالله و لؤلؤ و مرجان عبارت از حسن و حسین هستند، بقوله تعالیٰ: "الحاء فی رتبة الابواب اول حرف من اسم الحسين و هما یظهرا عند التقاء البحران بحر الاراده و بحر القدر و هو قول الله الحق مرج البحرین یتقیان و هما بحر العلویة و الفاطمة بینهما محمد برزخ النبوة لا ینغیان ینخرج منهما اللؤلؤ و هو الحسن و لون اللؤلؤ بیضاء و هو روحی فداه مظهر ابيه فی الوحده و هو مظهر اسم الله الصمد لکمال بساطته و وحدانیتة لم ینخرج الاثمه من صلبه و المرجان هو الحسين الشہید و المرجان لونه الحمراء لظهور الکثرة و الشئون من اطوار الجلال و الجمال. و هو روحی فداه اب الأئمة الأطهار و سمّاه الرحمن ابا عبدالله و العبودية المطلقة منحصره فی اولاده الأئمة الأطهار...". (همان، ص ۹۳ / مضمون: حرف ح در رتبة ابواب حرف اول اسم حسن و حسین است که آن دو از برخورد دو دریای اراده و قدر ظاهر شدند و این قول حق است که دو دریا تلاقی می کنند و این دو بحر عبارت از دریای علوی و فاطمی هستند و برزخی که بین آن دو وجود دارد برزخ نبوت، یعنی حضرت محمد است که آن دو به یکدیگر ستم ننمایند و کار ناروا انجام ندهند. از آن دو، مروارید، که حسن باشد، موجود شود که رنگ او سفید است و مظهر پدرش در بیمانندی و مظهر اسم صمد خداوند است از لحاظ کمال بساطت و یگانگی. زیرا از پشت او ائمه ایجاد نشوند. و دومی مرجان است که حسین شهید باشد و لون او سرخ است به نشانه کثرت و حالات جلال و جمال. او پدر ائمه اطهار است که خداوند او را پدر بنده خدا نامیده که به علت عبودیت محض است که منحصر به اولاد او، یعنی ائمه، است."

بنابراین، ملاحظه می‌شود که حضرت عبدالبهاء با اشاره به این آیه مبارکه، از خداوند می‌خواهند که از این اقتران، که در محضر خداوند انجام می‌شود، فرزندان صالح، مؤمن، موقن و مطیع اوامر الهی در عرصه شهود ظاهر و باهر سازد که هر یک مظهر عبودیت محضه الهی و فانی در درگاه او باشند.

برای تتمیم فایده، به معنای چهارم حا در اثر منیع حضرت اعلی نیز اشارتی می‌شود و آن مقام ظهور سلطنت حسین است که مظهر اسم ممیت خداوند است و عزرائیل آینه‌ای است که جمال حسین در او منعکس می‌شود که هر مؤمن که او را می‌بیند از شوق و هر کافر که او را می‌بیند از جلالت او جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. (ص 94)